

هو العليم

# علت تمايز واقعه عاشورا نسبت به سائر وقایع

سیر شاخص بودن واقعه عاشورا

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی

و

حضرت آیه الله حاج سیّد محمدحسن حسینی طهرانی  
قدّس الله سرهما

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

**فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛**

**إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً؛**

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

یک معرفت پنهان در باطن مؤمنین نسبت به

سیدالشهداء علیه السلام است

**علت تمایز واقعه عاشورا از سایر وقایع**

علت اینکه عاشورا، عاشورا شد و از سایر

حوادث ممتاز شد این است که وقایع در این روز به

نحوی اتفاق افتاد که تمام صفات و اسماء الهیه در

این روز از وجود آن حضرت به منصبه ظهور درآمد؛

مسئله فقط مسئله شهادت نبود، کیفیت قضایا و

حوادث و بیان مطالب و نحوه عمل آن حضرت و

رعایت ظرائف و لطائف عالم تربیت و تزکیه و

---

<sup>۱</sup> الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۲.

تذکيه، تماماً از وجود آن حضرت متجلی شده بود.

و به عبارت ديگر: اگر اين قضيه بدون حضور آن حضرت انجام مي گرفت و سررشته تدبير و اداره آن را فرد ديگري همچون حضرت أبي الفضل العباس و يا حضرت عليّ اکبر عليهما السّلام به دست مي گرفت، ديگر عاشورا نبود، بلکه هويّت ديگري مي يافت و خصوصيات متفاوتي با اين مسئله پيدا مي کرد، گرچه نفس حوادث و ابتلائات فرقي نمي کرد؛ يعني اگر همان زدن و کشتن و تشنگي و کوييدن و قطعه قطعه کردن و انواع بلايا وارد کردن را ما در آن مشاهده نماييم، باز مسئله فرق داشت. در اينجاست که ما متوجه مي شويم سرّ مسئله در اين است که زمام حوادث در روز عاشورا بايد فقط به دست امام معصوم عليه السّلام باشد تا عاشورا، عاشورا شود و بر صفحه تاريخ تا ابد چون خورشيد بتابد و ديگران را به دنبال خود بکشاند و از اقيانوس بي کران فيض خود همه را سر مست و سيراب نمايد.

و به همين جهت است که هيچ واقعه اي نظير عاشورا نخواهد شد و اين اسم را بر غير آن واقعه

گذاردن خطای محض است؛ چنانچه به فردی غیر از امام حسین علیه السّلام، حسین گفتن باطل و خرافه است. امام معصوم را نباید به غیر او تسری داد، و گفتن علیّ زمان و یا حسین زمان صد درصد غلط و موجب عقبات و تبعات است.<sup>۱</sup>

## تفاوت واقعه عاشورا با سایر جنگ‌های

### صدر اسلام

در جریان عاشورا مسئله خیلی فرق داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم هم جنگ‌هایی داشتند - مُسَلِّماً رسول خدا از سیدالشهدا که بالاتر است - و امیرالمؤمنین علیه السّلام هم جنگ صفین و هم جنگ جمل و نهروان داشتند؛ ولی مسئله عاشورا باز با تمام اینها تفاوت دارد! در مسئله عاشورا تمام افراد می‌دانستند که شهید می‌شوند؛ این است مسئله! تمام افراد می‌دانستند که زنده نمی‌مانند، با این حال، عبارت آنها این بود که: «اگر هزار بار ما را قطعه قطعه کند و دوباره زنده کند، ما

---

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۱.

دست برنمی‌داریم!»<sup>۱</sup> خب این یک لقلقه لسان و عبارتی نیست که همین‌طور بر زبان یک شخص بیاید؛ یعنی این چه واقعیتی است که یک فرد آن را ادراک می‌کند و می‌فهمد و تا آخر می‌ایستد، و مسئله به هر جا که می‌خواهد برسد، برسد!

انسان خیلی راحت می‌تواند مطالب احساسی را بیان کند، ولی بین آن مطالب تا واقعیت خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است!<sup>۲</sup>

آقا جان شما خیال می‌کنید این افرادی که در زمان پیغمبر بودند و در جنگ‌هایی که با پیغمبر و در خود زمان پیغمبر بوده‌اند، همهٔ اینها به بهشت رفتند؟! یا همهٔ این افرادی که در زمان جنگ با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند و کشته شدند به بهشت رفتند؟! نه، این‌طور نیست! هر کسی که در در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشته شده، باید ببینیم در هنگام کشته شدن چه نیتی داشته؟! شاید نیتش این بوده که امیرالمؤمنین

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۱.

<sup>۲</sup> نفحات انس، ص ۴۶.

علیه السّلام بر معاویه غلبه کند و این شخص حاکم  
کوفه شود، تمام شد دیگر! اتفاقاً تیر از آن طرف  
می آید و به این فرد می خورد و او را می اندازد و ما  
می گوئیم از شهدا صفین. نه، از شهدای صفین  
نیست! ببینید چقدر قضیه عوض شد این دیگر از  
شهدای صفین نیست!؟

ولی در قضیه عاشورا یک دست بود. ما  
واقعهای در عالم وجود مثل روز عاشورا نداریم و  
نخواهیم داشت، که این قدر یک دست باشد! امام  
حسین علیه السّلام در روز عاشورا آمد مطلب را به  
حد اعلاّی خودش برد، اعلاّی که مافوق آن وجود  
ندارد! حبیبش صد در صد، مسلم بن اوثجه  
صد در صد، حر بن یزید ریاحی صد در صد، همه  
اینها صد در صد بودند، همه خالص، همه پاک!

همین حر بن یزید که آمد و توبه کرد، اگر  
خدا دوباره او را زنده می کرد، دوباره می آمد خودش  
را می کشت و اگر خدا برای بار سوم زنده می کرد،  
دوباره خودش را می کشت!

آن شبی که امام حسین علیه السّلام در خیمه

فرمود: «أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَاذْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ زِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» آقا! از این تاریکی شب استفاده کنید و حرکت کنید. سراغ زن و بچه‌های خود بروید و به آنها برسید. فردا ما کشته می‌شویم. شما هم بروید و زندگیتان را داشته باشید، البته هرکسی که اهل دنیا است، بفرماید! ما هم چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم که موقع رفتن از ما خجالت نکشید. «هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» تا شب به صبح نشده بگذارید و بروید!

هر کسی بلند شد و حرفی زد؛ زهیر بن قین چه گفت؟! زهیر عرض کرد: «یا ابن رسول الله ما یک عمری زندگی کردیم حالا باید سر بزنگاه و رسیدن به نتیجه و مقصود، شما با ما این‌طور صحبت

---

۱۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ إعلام الوری ج ۱، ص ۴۵۵؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ج ۴، ص ۹۸؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۴۱: «آگاه باشید که من اجازه دادم به شما در رفتن، همه شما بروید و من گره بیعت را از شما باز کردم و دیگر تعهدی بر شما ندارم. اینک شب است، سیاهی آن شما را از انظار پوشانیده است، از این پوشش استفاده کنید و مانند شتر راهواری شب را برای سلامت خود استخدام کنید.»

کنید؟!« من اگر جای زهیر بودم به امام حسین  
علیه السّلام می گفتم: «امام حسین خودتان را جای ما  
بگذارید چه می گویی؟! نه، ما این قضاوت را به خود  
شما واگذار می کنیم؟!»، آدم یک عمری در این دنیا  
زندگی کند و همان سر بزنگاه، همان سر جایی که  
خلاصه می خواهند نصیب را بدهند، همان جا امام به  
انسان بگوید: «برو پی کارت!» هم چنین چیزی  
می شود؟!!

مگر امکان دارد که انسان آن وقتی که دیگر به  
گنج رسیده و کلنگ آخر را که زده و دیگر گنج پیدا  
شد، این همه زحمت کشیده، این همه رفتن و گشتن  
و فلان و برویم گنج پیدا کنیم و چه کنیم و حالا که به  
گنج رسیده یک دفعه راه خود را بکشد و برگردد؟!  
این باید خیلی آدم احمقی باشد، خیلی باید فرد  
نادانی باشد که به این جا رسیده است و برگردد؟!!

لذا اینها یک هم چنین مسئله‌ای را ادراک  
کردند معرفت پیدا کردند مگر می توانند دست  
بردارند؛ لذا به امام حسین عرض می کند: «اگر هفتاد



بار، مرا هفتاد بار یا صد بار مرا، یا هزار بار مرا - در  
نظرم نیست - بکشند، بسوزانند و خاکسترم را به باد  
بدهند، دوباره زنده کنند، دوباره دست برنمی‌دارم»<sup>۱</sup>،  
چرا؟! چون مطلب را وجدان کردم و احساس کردم  
و با تمام وجودم به این مسئله رسیده‌ام.

در همان قضیه افرادی هم بودند که به امام  
حسین گفتند: «ما با شما هستیم تا وقتی که احساس  
کنیم که شما غالب هستید، وقتی احساس کنیم که  
دیگر فایده‌ای ندارد آن موقع می‌رویم!» حضرت  
فرمودند: «میل خودتان است؛ می‌خواهید بروید یا  
باشید» لذا اینها اصلاً تا روز عاشورا هم حتی  
جنگیدند و رفتند و جنگ هم کردند! ولی به شهادت  
نرسیدند! وقتی دیدند که دیگر فایده‌ای ندارد، نزد  
امام حسین آمدند و گفتند: «الوعده وفا ما دیشب  
با هم قرار گذاشتیم، بیعت کردیم تا وقتی فایده داشته  
باشد، الآن فایده ندارد شما هم از حرفتان دست

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ وَ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ رَحْمَةً اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ  
وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ  
اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَ عَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ  
بَيْتِكَ.

بر نمی‌دارید» حضرت فرمودند: «نه، ما حرفی که  
زدیم یکی است، دیشب و الآن و سال گذشته ما یکی  
است، تفاوتی نمی‌کند؛ من که دیشب گفتم من کشته  
خواهم شد و شهید خواهم شد، شما برو!» او هم  
خدا حافظی کرد و رفت، طرف رفت!<sup>۱</sup>

آیا این شخص در روز عاشورا می‌شد کشته  
بشود یا نه؟! بله می‌شد که کشته شود! بالأخره رفت  
جنگ کرد، در جنگ هم که نان و حلوا نیست، تیر  
است و شمشیر است و این شخص را امام حسین در  
واقعه عاشورا زنده نگه می‌دارد! شمشیر می‌خواهد  
بخورد ردش می‌کند که از آن طرف برود. تیر  
می‌خواهد بیاید - تیر هم می‌آمد - اما همین که تیر  
می‌خواهد برسد، از این طرف می‌رفت! این کارها را

---

<sup>۱</sup> ابومخنف از عبدالله بن عاصم الفایسی از ضحاک بن عبدالله مشرقی  
روایت کرده است:

«وقتی دیدم یاران امام حسین علیه السلام کشته شدند و نوبت خانواده اش  
فرا رسید و تنها سوید بن عمرو خاتمی و بشیر بن عمرو حضرمی با آنها  
باقی ماند، به خدمت اباعبدالله آمدم و گفتم: یابن رسول الله! یادت هست  
چه توافقی داشتیم؟ حضرت فرمود: «بله، یادم است، از تو بیعت برمی‌دارم.  
چگونه از دست این ارتش فرار خواهی کرد؟» ضحاک گفت: من اسب خود  
را در چادر پنهان کرده‌ام، به همین دلیل پیاده با آنها جنگیده‌ام. پس ضحاک  
بر اسب خود سوار شد و از میدان جنگ گریخت.

چه کسی می‌کند؟! امام حسین، چون حضرت با او بیعت کرده که تا این حد، چقدر این آدم باید خاسر و بیچاره باشد؟! او خبر ندارد! بنده خدا، تو که الان شمشیر می‌زنی، آن کسی که در خیمه است تو را نگه داشته، همان او نمی‌گذارد که تو به شهادت برسی! آن وقت بیعت و پیمان می‌بندی چه کار می‌کنی؟! امام حسین علیه‌السلام تیر را از این طرف این شخص رد می‌کند که به او نرسد.

از آن طرف طفل شش ماهه خود را که روی دست می‌آورد، او که از دور برای آمدن نشانه می‌گیرد، حضرت، این تیر را می‌آورد مستقیم صاف به گلوی فرزندش می‌خورد، هر دو را او انجام می‌دهد! البته آن طفل خودش خواست که به شهادت برسد.<sup>۱</sup>

در قضیه عاشورا تمام افراد یک‌دست بودند! این جاست که امام علیه‌السلام می‌فرماید (و ای کاش ما می‌فهمیدیم که چه می‌فرمایند): «هَنَا مُنَاخٌ<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> انساب الاشراف للبلاذری، ج ۳ ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۹.

<sup>۲</sup> مُنَاخ؛ یعنی جایی که کسی به زمین می‌افتد، چه از اسب می‌افتد یا این که به زمین ساقط می‌شود.

رِکَابٍ و مَصَارِعُ عُشَاقٍ...؛ در این جا جایگاه افتادن و به زمین افتادن و در روی زمین قرار گرفتن بدنهای نفوسی است که اینها واله و شیدای امامشان هستند. «واله و شیدا؛ یعنی به کسی می‌گویند که دیگر وجودی را در خود نمی‌بیند که بخواهد برای آن وجود حسابی باز بکند. (اصلاً مرتبه عشق یعنی همین است) اینها این‌طور بودند! «لَا یَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا یَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ».<sup>۱</sup> مثل اینها نه کسی تا به حال آمده و نه خواهد آمد! ما نه از پیغمبر در قضیه بدر یک‌هم‌چنین چیزی شنیدیم که بدریون کسانی هستند: «لَا یَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا یَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ» نه در أحد، نه در در خندق، نه هیچ‌کدام ما، هیچ چیز ندیدیم!

در جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام نه در جنگ خیبر و نه در جنگ جمل ما ندیدیم، که حضرت این‌طور بگویند. مثلاً در جنگ جمل، حضرت بگویند: «کسانی که در این جنگ جمل از

---

<sup>۱</sup> خرائج و جرائح، ج ۱، ص ۱۸۴؛ کامل الزیارات، ص ۲۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

ما کشته شدند کسانی هستد که «لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم» ندیدیم! در جنگ صفین و نهروان ندیدیم، هیچ اینها را ندیدیم! فقط در قضیه عاشورا یک هم‌چنین مطلبی آمده است. و این برای چیست؟!

این برای آن مقدار کامل خلوص و مقدار کامل بروز و ظهور حقایق عبودیت و تسلیم است که در روز عاشورا از اصحاب امام حسین علیه السلام ظهور پیدا کرده است به واسطه آن نور ولایتی که به آنها می‌خورد! و الاً اگر نمی‌خورد، نه! این طور نمی‌شد. و لذا در جنگ صفین این طور نیست که همه آنها شهید باشند، نه! دلیلی ندارد.

جنگ صفین که بالاتر از جنگ زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ یک نفر رفت و از آن خر سفیدی که شخصی سوارش بود خوشش آمد، رفت جنگ بکند که او را بزند و بکشد و خر را بردارد و اتفاقاً طرف از بالا زد او را سقط کرد و انداخت. و بعد گفتند: «خدا رحمتش کند» حضرت فرمودند: «آقا این شهید راه خر شد. این شهید راه

خدا نبود این رفت خر را بردارد، خر او را برداشت.»<sup>۱</sup>  
 در جریان عاشورا هم چنین مسائلی را اصلاً ما  
 نمی بینیم؛ یعنی ذهنیت اصحاب نسبت به سیدالشهدا  
 علیه السّلام ذهنیتی بود که اگر هزار بار هم این قضیه  
 اتفاق می افتاد، آن ذهنیت عوض نمی شد. اگر  
 شکست می خوردند، خدمت امام حسین علیه السّلام  
 نمی آمدند و بگویند: «مگر تو امام نبودی، مگر تو  
 قول و وعده ندادی؛ پس چرا این طور شد؟!» اگر  
 تیری به آنها می خورد این حرف را نمی زدند، و اگر  
 قضیه ای خلاف توقع آنها اتفاق می افتاد این حرف را  
 نمی زدند.<sup>۲</sup>

## فناء اصحاب سیدالشهدا در ولایت آن

### حضرت

یک زیارت هست که امام علیه السلام به  
 اصحاب سیدالشهدا می فرماید: «السّلامُ عَلَیْكُمْ يَا  
 أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السّلامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ  
 أَوْدَاءَهُ... بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي...»<sup>۳</sup> البته خب این مسئله

<sup>۱</sup> إحياء علوم الدين الغزالي، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

<sup>۲</sup> نفحات انس، ص ۴۷.

<sup>۳</sup> مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۲۲؛ «...السّلامُ عَلَیْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ

بأبی انتم و أممی، یک اصطلاح است که در مقام اظهار فوق‌العاده زائد محبت و نزدیکی و بزرگ‌داشت و تعظیم یک فرد، گفته می‌شود.

ببینید چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمیت است و اصلاً مسئله کجاست؟! چون این زیارت، زیارتی است که از ناحیه امام علیه‌السلام است و حضرت زیارت می‌کند.

یک روز در کربلا قبل از ایام محرم در خدمت مرحوم حداد صبح صبحانه خورده بودیم و مرحوم پدر بزرگ ما حاج آقا معین - خدا رحمت کند - هم آنجا بود.

آن روز ایشان (مرحوم حاج آقا معین) یک سؤال می‌کند و به آقای حداد عرض کرد: «آقا، من دیشب رفته بودم و اصحاب سیدالشهدا را زیارت می‌کردم بعد در این زیارت فقره‌ای هست که حضرت به آنها می‌فرمایند: «بأبی انتم و أممی» پدر و مادر من فدای شما باد. این قضیه چطور می‌شود که امام بلند شود و جلوی اصحاب سیدالشهدا بیاید

---

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَأَوْدَاءَهُ... بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي...»

- حالا مراتب اصحاب هر چه می خواهد باشد - امام  
بیاید و در قبال آنها بایستد و وقتی زیارت می خواند،  
بگوید: «بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي»؟! قَضِيَّه چيست؟!، آقا این  
فقره چيست؟ اينکه نبايد برای امام باشد؟ این بايد  
برای ما باشد، وقتی که ما آنجا می رويم این مسئله را  
مطرح می کنیم و به آنها این طور خطاب می کنیم؟!  
مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند و  
گفتند: این از امام است و امام هم خودش همین  
مطلب را به آنها می فرماید، به این دلیل که در جریان  
کربلا یک واقعه و یک حقیقت بیشتر حاکم نيست و  
آن واقعه و حقیقت سیدالشهدا است. همه اینها فانی  
هستند! دیگر حبيب بن مظاهری و مسلم بن  
عوسجه ای نيست! یک نفر است و او هم همان امام  
حسین است! همان سیدالشهداء است! این که الآن  
جدا هستند، این به خاطر این است که آن ابدان مطهّره  
بالآخره بايد با خود بدن حضرت فرق داشته باشند.  
خب بالآخره اينها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم  
واقع و در عالم معنا، همه در زیر یک خيمه هستند،  
آن خيمه، خيمه سیدالشهدا است؛ پس در واقع وقتی



که شما به آن اصحاب خطاب می کنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مکرمات آسا قرار می دهید، در واقع به سیدالشهدا خطاب می کنید. آنها [از هم] جدا نیستند؛ یک واقعیت است، یک حقیقت است! ولی در عین حال گویا مطلب آن طور که باید و شاید برای حاضرین و آنهایی که در آنجا بودند جا نیفتاده بود.

شما ببینید یک عارف به جریان کربلا چطور نگاه می کند؟! می گوید: حیبی دیگر در اینجا نیست، مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه یکی است، همه در تحت یک ولایت غرق هستند و همه در تحت یک ولایت فانی هستند. استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست، آنها همه جنبه ربطی پیدا کرده اند، نه جنبه استقلالی. جنبه حرفی پیدا کرده اند، نه جنبه اسمی. و جنبه حرفی که از خودش هویت ندارد، هویتش به طرفین این ربط بستگی دارد. این حرف های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل که بنده می خواهم عرض کنم. توجه بیشتری دارند.

از این واقعه باید به این کیفیت استفاده بشود.

باید از این حادثه استفاده بشود ما از مجالس سیدالشهدا به هر مقدار که می‌توانیم باید مطلب ادراک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیت کرده‌ایم، به همان اندازه! اگر نه، فرض کنید که مجلسی و فقط یک ذکر مصیبتی بود، فقط همین! خب آن به مقدار خودش است.

از این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و به مکتب سیدالشهدا باید نزدیک شد. اگر این‌طور باشد، آن وقت مشمول ادعیه و خطاب‌ها و این روایات و احادیثی که از ائمه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.<sup>۱</sup>

اصحاب سیدالشهدا در روز عاشورا فانی در ولایت بودند و کسی که فانی در ولایت است دیگر خود را نمی‌بیند؛ دیگر نمی‌بیند با چه کسی می‌خواهد بجنگد یا برخورد کند، زیرا دیگر خودی نیست. یعنی در قضیه عاشورا فقط یک نفر وجود

---

<sup>۱</sup> شرح حدیث عنوان بصری جلسه ۲۰۳؛ قم/ شب ۲۸ ذی‌الحجه ۱۴۳۲.

داشت و آن سیدالشهدا علیه السّلام بود؛ حضرت  
ابا الفضل فانی در سیدالشهدا بود، حضرت علی اکبر  
فانی در سیدالشهدا بود، اصحاب سیدالشهدا همه  
فانی بودند و هیچ اختیاری از خود نداشتند. اگر  
حضرت می فرمود: برو، می رفت؛ صبر کن، صبر  
می کرد.<sup>۱</sup>

مدیریت روز عاشورا و جریاناتی که در آن  
روز اتفاق افتاده، همه اینها به دست امام معصوم بوده  
است؛ امامی که به عکس ائمه قبل که مکلف بودند  
تمام افراد را به سوی جهاد دعوت کنند  
- امیرالمؤمنین علیه السّلام مکلف بود افراد را  
به سوی جهاد با بصره و معاویه دعوت کند، پیغمبر  
هم همین طور؛ هر کسی بیاید، منافقین هم بیایند. در  
جنگ صفین یکی از فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین  
همین شمر بن ذی الجوشن بود، و اتفاقاً ضربتی هم  
به او خورده بود.<sup>۲</sup> چه منافقینی در میان آنها بودند!  
مانند اشعث بن قیس ها که در همین جنگ صفین

---

<sup>۱</sup> نفحات انس، ص: ۴۷.

<sup>۲</sup> وقعة صفین، ص ۲۶۸.

منجر به شکست امیرالمؤمنین علیه السلام شدند<sup>۱</sup> -  
سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا همه را از  
خودش می‌راند و می‌فرمودند: برای چه اینجا  
هستید؟ اینجا فقط شهادت است، و پیروزی در کار  
نیست!

**تبیین کلام سیدالشهدا: «من کان فینا باذلاً**

**مُهَجَّتَه»**

امیرالمؤمنین مردم را دعوت می‌کردند که  
برویم معاویه را سرنگون کنیم، ولی سیدالشهدا  
می‌فرمودند: سرنگونی در کار نیست - سرنگونی  
ظاهری در کار نیست - بلکه مسئله، مسئله شهادت  
است و من هم این راه را می‌روم؛ «من کان فینا باذلاً  
مُهَجَّتَه، و مُوَطَّنًا عَلٰی لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَه، فَلِیَرْحَلَ مَعَنَا.»<sup>۲</sup>  
راه حضرت این بود؛ و در منازلی که  
می‌ایستادند، تمام صحبت از شهادت بود؛ در  
اخباراتی که می‌دادند، همه حرف از شهادت بود؛  
حتی در شب عاشورا بیعت خود را از برادر و از پسر

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۰.

<sup>۲</sup> کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ لمعات الحسین،  
ص ۳۸.

خودشان هم برداشتند. یعنی این قدر قضیّه عاشورا آزاد و حر و بدون هیچ گیری بود که حتی حضرت چراغ را هم خاموش کردند و فرمودند: «این مردم با من کار دارند، با شما که کاری ندارند؛ من اینجا مطرح هستم.» حتی به برادر و پسرشان هم گفتند.<sup>۱</sup> ولی آنها زبان حالشان این بود که: «عیب ندارد ما می‌رویم، ولی شما جایی را معرفی نکن، ما هم می‌رویم، ما حرفی نداریم. کجا برویم غیر از اینجا؟ شما بگو کجا برویم، ما می‌رویم!» البته بعضی‌ها هم به نحوی مطرح کردند. یعنی شناخت آنها نسبت به مسئله این گونه بود! و این مسئله‌ای است که به همین آسانی در هر جایی نیست.

## باطل بودن مقایسه سایر وقایع تاریخی با

### قضیّه عاشورا

لذا اینکه ما سایر معرکه‌ها را با عاشورا مقایسه کنیم، این صد درصد غلط است و اهانت به امام علیه السّلام و اهانت به مکتب است. سیدالشهدا از اول خلقتِ آدم تا روز قیامت یک نفر بود؛ ما دو

<sup>۱</sup> الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ لمعات الحسین، ص ۵۹؛ اللّهوف، ۹۰.

حسین نداریم، ما حسین زمان نداریم.<sup>۱</sup> حسین زمان  
ما امام زمان علیه السّلام است. اگر همین روحیه،  
همین ادراک، همین مشاعر و همین مظهریت  
تجلیات اسماء و صفات کلیه حضرت حق در قالب  
انسان به همین کیفیت و بدون سر مویی تفاوت،  
بخواهد انجام بشود فرزندش امام زمان است و بس!  
بقیه همه پیرو و شیعه و دنباله‌رو هستیم به مقدار  
فهممان. ولی امام حسین یکی بود، امیرالمؤمنین  
یکی بود؛ دو علی نداریم، علی واحد بود و دویی  
نخواهد آمد مگر آن امامی که بعد از او هست که او  
می‌شود علیّ زمان؛ یعنی الآن علیّ زمان ما حضرت  
بقیّة الله ارواحنا فداه هست و بس! حسین زمان ما  
الآن امام زمان است و بس! و این مسائل را خطبا و  
مبلّغین و وعّاظ باید رعایت کنند.<sup>۲</sup> انسان هر چیزی  
و هر مطلبی را نمی‌تواند بگوید؛ زیرا گاهی رعایت  
شخصیت افراد جنبه حیاتی دارد و ما باید خیلی  
رعایت این مطالب را بکنیم، خیلی دقّت دارد! هر

---

<sup>۱</sup> مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ ج ۲۴، ص ۷۹.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۹۲؛  
ج ۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۶؛ مهر فروزان، ص ۴۰.

شخص به هر میزان از معرفت که رسیده باشد، باز  
مقام امام علیه السّلام مقام دیگری است.<sup>۱</sup>

## نادرستی مقایسهٔ سایر شهدا با حضرت

### علی اکبر علیه السّلام

روزی خدمت مرحوم آقا در مشهد به  
نماز جمعه رفته بودیم و در صحن موزه نشسته  
بودیم. یک نفر که در همان موقع هم یک مسئولیتی  
داشت - خدا رحمتش کند - و منافقین بالأخره او را  
به شهادت رساندند، صحبت می کرد. این عبارت  
یادم است که می گفت: «ای حسین! اگر تو یک  
علی اکبر دادی ما هزاران علی اکبر در این جنگ  
دادیم! و اگر تو یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزاران  
حبیب دادیم!» یک مرتبه مرحوم آقا فرمودند - البتّه  
بلند نگفتند و من از کنار شنیدم -: «خدا دهانت را از  
خاک پر کند!» ما هزاران علی اکبر دادیم؟! اگر تو  
یکی دادی ما هزار تا دادیم؟! این است؟!!

این جوانهایی که برای جبهه رفتند، همه  
مشمول رحمت الهی می شوند و همه با اصحاب

---

<sup>۱</sup> نفحات انس، ص ۴۷.

سیدالشهدا قرین هستند، و خدا همه را رحمت کند.  
اینها جان و سرمایه‌شان را گذاشتند! واقعاً ما چه افراد  
صاف و پاک و بی‌غلّ و غشی را از دست دادیم و  
دشمن اینها را از ما گرفت؛ ولی حضرت علی اکبر  
چیز دیگری است! ما باید متوجّه این مسئله باشیم.  
بله، یک وقت همین طوری حرف می‌زنیم و شعر  
می‌خوانیم، در اینجا دیگر به همان مقدار اعتبار شعر  
و خطابه باید به آن کلمات توجّه کرد؛ اما یک وقت  
می‌خواهیم یک قضیه و واقعیتی را بیان کنیم، آنجا  
دیگر نمی‌شود در حریم ولایت شوخی کرد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نفحات انس، ص ۵۲.